

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

عرض شد که در قضیه‌ی قاعده‌ی قرعه آنچه که مسلم است این است که این قاعده یک اصل عقلایی است که عقلاء در موارد مبهمه و مشکله به آن تمسک می‌کنند. و در قضیه‌ی حضرت یونس و حضرت زکریا که در آیه‌ی قرآن دلالت بر آن شده، این به عنوان مسأله‌ی توقیفیه و تعبدیه و یک حکم تشریحی صرف نبوده بلکه بر اساس یک اصل متفاهم عرفی و عقلایی بوده که در مواردی در قضیه‌ی حضرت یونس دفع افسد به فاسد در اینجا مطرح است که دفع افسد به فاسد یک اصل عقلایی است. یا در قضیه‌ی حضرت زکریا این در اینجا حضانت طفل یک امر واجب شرعی است بر اساس نذری که مادر حضرت مریم ...،

سؤال: ...؟

جواب: اولاً اینکه حضرت یونس ارجح باشد این دائر مدار این است که آن افراد حضرت یونس را بشناسند در حالی که آنها اصلاً ایشان را نمی‌شناختند و به عنوان یک فرد عابق تلقی می‌کردند و در روایاتی که در این زمینه آمده دارد که کشتیان گفت که یک فرد عاقبی در میان ما هست که الان این کشتی اینجا دچار طوفان شده یا اینکه این ماهی آمده و سر راه ما را گرفته یا اینکه ...

سؤال: ...

جواب: بله، یعنی بر اساس همان نحوه‌ی فهمی که داشتند و تجربه‌ای که داشتند و اینها، این در آن زمان این قسم بوده.

یا اینکه یک نفر گناهکار ...

سؤال: ...؟

جواب: بله راجع به ... متفاوت است در روایات، در بعضی روایات دارد که نمی‌شناختند حضرت یونس را که روایاتش هم هست، چند روایت است در اینجا که نمی‌شناختند. در بعضی روایات همان طوری که می‌فرمایید بله، آثار عظمت و اینها را در ایشان دیده بودند، حالاً نه به عنوان پیغمبری، بالاخره به عنوان یک شخص بزرگ که خب با سایر افراد در کشتی تفاوت دارد، به این کیفیت می‌شناختند. لذا این در اینجا خب

هست.

و اما اینکه دفع افسد به فاسد، خب حضرت یونس رجحان دارد ولی این رجحانش دلیل نمی‌شود بر اینکه در اینجا خلاصه ایشان راجح بیاید. در احکام شرعی و در این مسائل خب بین پیغمبر و بین سایر افراد فرقی نیست یعنی وقتی که...

سؤال: ...؟

جواب: خب بله.

یعنی فرض کنید که من باب مثال در خیلی مسائل، ؟ یک حکم است دیگر. این یک حکم است در اینجا، این حکم چیست؟...

سؤال: ...؟

جواب: خب چه فرقی می‌کند؟

سؤال: ...؟

جواب: حکم در اینجا حکم تساوی است. ببینید یک نفر باید خودش را برای نجات بقیه در دریا بیاندازد، این هست. خب شما فرض کنید که من باب مثال در میدان جنگ چه کار می‌کنید؟ اگر فرض کنید که امام باشد می‌گوید امام نرود حبه؟ در حالی که خود امیرالمومنین نفر اول بود. یا در تقسیم غنایم چه کار می‌کنید؟ علی السوی بود غیر از آن موارد خاص. یا اینکه فرض کنید که به طور کلی در...

سؤال: ...؟

جواب: آن بله، در بعضی از موارد بله، در آنجا درست است که بایستی که حفظ کرد.

اما صحبت در این است که در بعضی از موارد اصلاً خود طبع قضیه اقتضاء می‌کند که تساوی باشد. فرض کنید که یک غذایی هست که این غذا برای سه نفر کافی است و اینها هم پنج نفر هستند که یکی‌شان امام است. ما نمی‌توانیم بگوییم حالا چون امام است یک غذای تمام بدهیم امام بخورد و آن دو غذای دیگر را بین چهار نفر تقسیم کنیم. این در اینجا این است که امام هم با بقیه سهیم باشد. جا به جا داریم در موارد. در اینجایی که یک نفر باید خودش را در دریا بیاندازد، در اینجا امام نمی‌آید بگوید که من بر شما فضیلت دارم، خودم عقب می‌نشینم، شما باید خودتان را فدایی من بکنید! در اینجا اتفاقاً مسأله بر خلاف است. یعنی در این موارد خود امام پیش قدم می‌شود؟ اخلاقی و ادبی و تواضع، در اینها خود امام پیش قدم می‌شود که خودش را جلوتر قرار بدهد، لذا از این نقطه‌ی نظر نه، نمی‌توانیم [بگوییم که امام خودش را از بقیه جدا می‌کند].

قرعه یک اصل متعارف عقلایی بوده که در هر زمانی این رعایت می‌شده. صحبت در این است که در روایاتی که ما داریم یک قدم از این اصل عقلایی فراتر رفتند و قرعه را به عنوان خیرة الله در روایات تلقی

می‌کنند یا حقیقت فی الامور تلقی می‌کنند یا مشیت الله تلقی می‌کنند در حالتی که ما در اصل عقلایی یک همچنین مسأله‌ای را نمی‌بینیم. عقلاء در اینجا انتساب این مسأله را به پروردگار یا غیر پروردگار منتفی می‌دانند. عقلاء در مسائل خودشان فقط رفع اشکال و حرج و معزله برای آنها مد نظر هست اما اینکه آیا این مشیت الله هست؟ حق در اینجاست و اینها، به اینها کاری ندارند. او می‌خواهد مشکلش حل شود. فرض کنید یک آدم بی‌دینی که اصلاً خدا را هم نمی‌شناسد این در موارد قرعه، قرعه می‌اندازد، این به اینجا کاری ندارد، رفع اشکال برای ما مد نظر است. اما در روایات مطلب یک مقدار از این قضیه فراتر رفته، فرض کنید به عنوان اینکه این مشیت الله است، ای قضیه اعدل فیها قرعه و امثال ذلک، در روایات راجع به قرعه به این کیفیت مطلب بیان شده. در هر صورت این منافاتی با عقلایی بودن و اصل عقلایی بودن قرعه ندارد.

مطلب دیگری که در اینجا هست و از روایات استفاده می‌شود، حالا ما روایات را [بعدها بیان می‌کنیم]، و این مطلب برای بعدها به درد می‌خورد و یکی از موارد بسیار مهمی است که اگر ما این مورد را بتوانیم منقح کنیم آن اختلاف عجیبی که بین فقهاء هست که در بعضی از موارد قائل به جریان این قاعده هستند و در بعضی از موارد نیستند، خیال می‌کنیم که بتوانیم تا حدودی آن مشکل را حل کنیم، و آن این است که در اصل عقلایی، قرعه منحصر می‌شود در مواردی که مورد و موضوع قابل تسهیم و قابل تقسیم نباشد.

فرض کنید که من باب مثال دو نفر با یک زنی مواجهه کنند و بچه‌ای از آن به وجود بیاید، حالا هر دو من باب مثال وطی به شبهه باشد که نگوییم که الولد للفراش، نه، واقعاً دو نفر بیایند با یک زن [وطی کنند و] هر دو خیال کنند که این زن، زن خودشان است، و در روایات هم داریم، البته خب این بعضی موارد جاهلیت بود و در اسلام هم هست که در اینجا حکم به ...

سؤال: ...؟

جواب: نه، هر دو وطی به شبهه کنند با یک زن،

سؤال: ...؟

جواب: اگر وطی به زنا کنند دیگر بچه ملحق نمی‌شود،

سؤال: ...؟

جواب: نه، اگر دو نفر با یک زن زنا بکنند خب اصلاً بچه به او ملحق نمی‌شود. بله اگر یک مرد با یک زن شوهردار زنا کند می‌گویند الولد للفراش، اما اگر دو نفر با یک زن زنا کنند، یک زن بدون شوهر، خب آن بچه به هیچ کدام ملحق نمی‌شود نه به مادر نه به پدر.

حالا اگر دو نفر با یک زن وطی به شبهه کنند خب این بچه ملحق می‌شود از نظر نسب، اما این بچه برای کدام یک از این دو مرد است؟ صحبت در این است. خب در اینجا بچه را که نمی‌شود نصف کرد! فرض

کنید که نصفش را این مرد بردارد نصفش را آن مرد دیگر! یا بگویند برای هر دو است! خب بالاخره این بچه برای یکی از این دو مرد است و قطعاً نطفه به یکی از این دو مرد تعلق می‌گیرد. اینجا جایی است که حتماً جای قرعه است و هیچ راهی به هیچ وجه من الوجوه در انتساب این طفل به یکی از این دو مرد وجود ندارد. عقلاء و سیره‌ی عقلاییه بر این است که قرعه را فقط در موردی به کار می‌بندند و استفاده می‌کنند یعنی قاعده و اصل عقلاییه که ...،

سؤال: ...؟

جواب: خب فرض کنید که این از نظر قیافه هم مشخص نشود، اتفاقاً در روایات هم داریم این مسأله را که امام جواد علیه السلام از ابن ابی لیلیا سوال می‌کند که اگر فرض کنید که یک حرّ و یک عبد بر یک زن واقعه کنند و بچه ای به دنیا بیاید چه کار می‌کنیم؟ می‌گویید که از راه قافه شناسایی می‌کنیم. حضرت می‌فرماید که اگر مشخص نشد چه؟ آن وقت می‌ماند. بعد ابی داود که عبد حضرت بوده در آنجا می‌گوید که من شنیدم که امیرالمومنین علیه السلام علی بن ابیطالب قضاوت کرد به واسطه‌ی سهام و ولد را محلق به یکی از اینها کرد. حالا اگر با قیافه مشخص نشود، الان اهل قیافه وجود ندارند، یک زمانی اهل قیافه بوده. الان شما اهل قیافه از کجا پیدا می‌کنید؟

سؤال: از راه آزمایش خون و ...

جواب: خون دلالت نمی‌کند، نه دلالتش دلالت تام نیست.

سؤال: ...؟

جواب: بله من هم عرض کردم، ولی مثل اینکه شما به عرض دیروز ما نرسیدید، یعنی شاید هم فراموش کردید، عرض من این بود که مسأله‌ی قرعه در قاعده‌ی عقلاییه منحصر است به کل امر مجهول، این عنوان مجهول، چطور اینکه ما بعداً خیلی از این عنوان استفاده می‌کنیم، باید این را بیاوریم. اما اگر این عنوان مجهول به واسطه‌ی بیّنه‌ای، دلیلی، به واسطه‌ی؟، دیگر لکل امر مجهول ما نداریم، جهلی دیگر در اینجا نیست. بله اگر ما به واسطه‌ی علوم آزمایشگاهی بتوانیم این بچه را قطعاً ملحق به یکی از اینها بکنیم، در این صورت می‌توانیم بگوییم که نه، قرعه در اینجا نیست و این روایاتی که ...،

سؤال: ...؟

جواب: خب بله اصلاً اصل عقلایی در این است که قرعه را منحصرأ در موردی به کار می‌برند که هیچ راهی برای شناسایی وجود نداشته باشد و در زمان ائمه علیهم السلام که علوم آزمایشگاهی نبوده، آن زمان که این حرفها نبود، مجبور بودند قرعه بیاندازند اما اینکه الان فرض کنید که ما ...، یکی از آن موارد بسیار مهمی که در فقه جدید که حالا اسمش را فقه جدید می‌گذارند و این حرفها که ما باید فاصله بگیریم با نحوه‌ی اینها،

این موارد است که بسیاری از آن ادله و قرائن و وسائلی که در فقه برای تشخیص موضوعات از حضرات علیهم السلام مورد استفاده قرار می گرفته، فقط جنبه‌ی آلیت داشته، جنبه‌ی موضوعیت نداشته و این یکی از آن مواردی است که ما می توانیم به واسطه‌ی همین علوم جدید، راه را برای رسیدن به حکم در اینجا پیدا کنیم. این مطلب در اینجا هست.

اگر فرض کنید که من باب مثال در اینجا هیچ نوع [تمایزی وجود نداشت]، فرض کنید که دو نفر هستند که گروه خونی هر دو نفر O+ است یا هر دو O- هستند و گروه خونی این بچه هم O- است، خوب به کدامیک از این دو باید مراجعه کنیم؟

سؤال: ...؟

جواب: آقا جان اصلاً یک بچه درمی آید شکل سگ! شما دیگر نباید دائم این طرف و آن طرف کنید! بابا ما داریم مثال می زنیم دیگر.

من یک سفری در مشهد داشتم می رفتم، دو نفر جلوی ما نشسته بودند و اینها یک بچه داشتند و خیلی عجیب بود! یکی از رفقا پیش من بود و دائم اشاره می کرد...، آقا اینها بچه‌شان مثل سگ می ماند! جداً مثل سگ بود! این دست‌هایش پنجه نداشت، این دست‌هایش این طوری بود، دو تا دست داشت این طوری و قیافه‌ی خیلی چندانش آوری داشت! خیلی عجیب بود! به طوری که...! یعنی جدی اگر یک خورده پشم و اینها برایش می گذاشتند این را با فرض کنید که [یک بچه سگ]، آدم عوضی می گرفت! خیلی! و صدایش هم این طور بود، یک صدای عجیبی از خودش در می آورد، صدایش اصلاً به صدای یک بچه‌ی شیرخوار نمی خورد مثل صدای یک بچه سگی! یک چیزی! ما که نفهمیدیم راستش این قضیه چیست! اتفاقاً بسیار پدر و مادر حزب اللّهی هم داشت یعنی هم مادرش خیلی عقیف و محجبه بود و پدرش هم یک جوانی بود که [متدین به نظر می رسید] و معلوم بود که این بندگان خدا چقدر رنج می کشند و چقدر [در اذیت هستند] و این دائماً این یک ساعت سر و صدا می کرد یعنی از اولی که ما نشستیم در این طیاره تا وقتی پیاده شدیم این سر و صدا می کرد و...! خیلی وقت پیش بود، اوایل انقلاب بود. این مسأله خوب هست در اینجا.

اما چیزی که هست در اینجا این است که فرض کنید که در مورد منزل، خوب ما در روایات داریم که در اینجا قائل بالمناصفه هستند در صورتی که بیّنه با هم تعارض کنند و از نظر عدّه و عدّه، اینها در یک سطح باشند، خوب در این صورت، اینها قائل به تناصف هستند یا اینکه در خیلی از موارد اینها قائل به تناصف هستند و امثال ذلک، خوب فرض کنید که در روایات داریم که نصف متعلق به یکی هست و [قیمت نصف دیگر را باید به فرد دیگری بپردازد].

ولی صحبت در این است که ما هم همین مطلب را در سیره‌ی عقلاییه مشاهده می کنیم. فرض کنید که

اگر یک فرسی، یک ماشینی، یک مرکبی این در اینجا مختلفاً فیه باشد و این شخص بگوید این ماشین من است و یک شخص بگوید مال من است و هر دو هم بیّنه بیاورند، در اینجا عرف حکم به تنصیف می‌کند، ماشین را می‌دهد به یکی و قیمت نصف دیگر را می‌گوید تو به دیگری بپرداز، قائل به قرعه می‌شود. یعنی در قائل به قرعه شدنش حرفی نیست، به قرعه قائل می‌شود و لکن قائل به پرداخت قیمت می‌شود به آن دیگری و به این کیفیت عمل می‌شود.

ولکن ما در بعضی از روایات می‌بینیم و اینجاست که منشأ برای بعضی از شک‌ها در اینجا شده، و آن این است که ما می‌بینیم در بعضی از موارد قائل به قرعه شدند بدون پرداخت نصف قیمت و امثال ذلک، اینجاست که فقهاء نتوانستند موارد اجرای قرعه را در اینجا کاملاً تشخیص بدهند که در چه مورد هست؟ بله در بعضی موارد، مسأله خیلی روشن است، روایات هم در اینجا داریم و روایات را هم در اینجا می‌خوانیم و در اینجا هیچ شکی نیست مثل همین موردی که عرض شد یا فرض کنید که شخصی از دنیا می‌رود و وصیت می‌کند که از ثلثش، یک سوم عبیدش را آزاد کنند، عتاق شود، خب در اینجا قرعه می‌اندازند یک سوم را، اگر شش تا عبد داشته باشد دوتای از اینها با سهم بیرون می‌آید. خب در اینجا هیچ راهی نیست، بالمناصفه و تقسیم و اینها معنی ندارد.

روایاتی که در اینجا داریم خودتان مطالعه کنید چون اینها دیگر نیازی به بحث و اینها ندارد غیر از چند موردی که من انتخاب کردم به خاطر لطافت و ظرافت و مواردی که در این روایات بود می‌خواستم اینها را عرض کنم. اما این روایات بسیار است، در مورد قرعه روایات به حد تواتر هست نه تنها استفاضه و این قرعه به عنوان یک اصل مسلم شرعی در اینجا هست و از اختلاف موارد و موازیی که در روایات هست انسان به یک نکته‌ای باید برسد که موارد قرعه در کجاست؟ با بیّنه و ادله‌ی بیّنه که انشاءالله می‌آید اینها را با هم مقایسه کنیم، در تعارض بین قرعه و بیّنه، تقدم با کدام است؟ چطور اینکه من یک وقت یادم است در یک جایی یک مسأله‌ای پرسیده بودند از مرحوم آقا که بیّنه برای طرفین و اینها بود، خلاصه مرحوم آقا در این قضیه توقف کرده بود... و [آنها] اصرار می‌کردند که باید در اینجا قائل به تقسیم و تنصیف شد، ولی ایشان می‌فرمودند خب ادله‌ی قرعه را در اینجا چه کنیم؟ یعنی قرعه به عنوان یک دلیل محکم در اینجا مطرح هست پیش فقهاء که خیرة الله است، لکل امر مجهول، ای قضیه اعدل من القرعة، ما خرج فهو حکم الله، مورد موردی نیست که ما به طور کلی از قضیه بگذریم، یعنی می‌خواهم بگویم از این اصل عقلایی در شریعت و در فقه یک قدری پافراتر رفته و جلوتر از این هست منتهی به خاطر اختلاف مواردی که در خود روایات و در ابواب مختلف فقهی هست، در اینجا فقهاء در بسیاری از موارد قائل به توقف شدند و در بعضی از موارد خب جذب به قرعه و در بعضی از موارد انکار این مطلب را کردند.

فرض کنید که در آن موردی که شک و شبهه‌ای در این مسأله نیست این است که یک آمه و یک حره‌ای، اینها هر دو در یک منزل زندگی می‌کنند و از هر کدامشان هم یک بچه به دنیا می‌آید، سقف خراب می‌شود - در روایات هم داریم، چند روایت هم اتفاقاً در اینجا داریم - سقف خراب می‌شود و هر دو مادرها می‌میرند، خدا هر دوی بچه‌ها را زنده نگه می‌دارد، در اینجا نمی‌دانیم کدامیک از اینها عبد است و کدام یک حر؟ که اگر عبد باشد خب باید آزاد شود، از مال آن می‌شود ام ولد و از مال این آزاد می‌شود دیگر، چون به این می‌رسد. در اینجا خب حکم به قرعه شده، امیرالمومنین علیه السلام حکم به قرعه کردند. یا در آن موردی که هر دوی اینها بر یک زن واقعه کردند یا سه نفری واقعه کردند، در روایات داریم که واقعه کردند، در اینجا همین طور حکم به قرعه شده یا اینکه فرض کنید سه تا بینه‌ی مختلفه آمدند بر اینکه این زن، مال فلانی است، نمی‌دانم این زن چه بوده که یک عده بینه آمده که این زن متعلقه فلانی است، یک عده آمدند گفتند متعلقه فلانی است، یک بینه‌ی دیگر آمدند گفتند متعلقه فلانی است، آخر این زن نفهمید کجا برود؟ داخل کدام خانه برود؟ خب در اینجا حکم به قرعه کردند، [چون] اینجا دیگر راهی و مفری و مخلصی وجود ندارد تا اینکه این [مسئله حل] شود. با اینکه باز اینجا محل اشکال است و یک شبهه‌ای می‌خواستم مطرح کنم، حالا بگذارید آن را بعد در جای خودش مطرح کنم که یک وقت مخلوط نشود. در هر صورت روایاتی در اینجا داریم که این با اصل عقلایی تطبیق دارد.

از آن طرف یک روایات دیگری داریم که، فرض کنید که در مورد دابه، حکم به قرعه شده در حالتی که خب اینجا قائل به تنصیف هستند و این را ملحق به یکی از اینها می‌کنند. چون دابه چیزی نیست که فرض کنید که بگوییم [هر دو سوار شوند!] بالاخره دابه یک چیزی است که باید یک نفر رویش سوار شود یعنی اختصاص به یک نفر را کب دارد اما ما می‌بینیم که خب در این اصل عقلایی ... ولی در اینجا این طور نیست.

سؤال: ...؟

جواب: نه، حالا آن را عرض می‌کنم. فقط من آمدم مطلب را مطرح کنم و انشاءالله حل آن برای فردا. فقط امروز شبهه را من مطرح می‌کنم.

این هم یکی از مواردی هست که ما می‌بینیم در اینجا قائل به قرعه شدند.

در هر صورت ما روایاتی که در اینجا هست به دو دسته تقسیم می‌کنیم:

دسته اول روایاتی است که اگر این روایات را بر عرف عرضه بداریم عرف همین حکمی را می‌کند که امام علیه السلام فرموده و آن جایی است که هیچ راه و مفر و مخلصی برای رفع این شبهه و مجهول غیر از قرعه وجود ندارد. این یک دسته از روایات که خب روایاتش در اینجا زیاد است.

یکی فرض کنید که مرسله‌ی داود بن ابی یزید العطار عن ... فی الکافی ... علیه السلام فی رجل کانت

له امرأة فجاء رجل بشهود فشهدوا ان هذه المرأة امرأة فلان و جاء ... امرأة فلان فاعتدل الشهود ... الشهود و من خرج سهم ... اين يك روايت .

يا روايتي داريم كه زواره ... رجل شهد له رجلان بان له عند رجل خمسين ... و جاء آخران فشهدا بان له عنده مئة درهم فكلهم شهدوا في موقف ... مي توانيم بگويم كه در اينجا خمسين يا اين مئه، به عنوان يك مجموعه است نه اينكه قابل تقسيم و تسهيم است يعني صد درهم برایش هست و اينها .

سؤال: ...؟

جواب: نه اين نمي تواند .

سؤال: ...؟

جواب: البته اگر بنخواهيم راهي داشته باشد در اينجا مي گويم كه هر دو بينه در اينجا تساقط مي كنند آن وقت اين اصل عدم زياده را در اينجا جاري مي كنيم . در اين روايت يك چنين اصلي و مفري داريم . اما در مورد ... چرا هفتاد و پنجش بكنند؟ فرض كنيد كه يك عده بينه هستند مي آيند مي گويند كه اين پنجاه تا از اين مي خواهد، يك عده مي آيند مي گويند صد تا، آن وقت آيا اينجا مي گويند هفتاد و پنج تا؟ اين كه نمي توانيم ...، خب اين تقسيم ديگر معنا ندارد . بالاخره فرض كنيد كه مي بينيم اين يك كيسه است، اين هم يك كيسه، يك كيسه ي صد درهمي، يك كيسه ي پنجاه درهمي،

سؤال: ...؟

جواب: در اينجا بله، مي توانيم بگويم كه ...، من همين طوري بدوي نگاه به اين كردم .

مثلاً اينجا روايت ... محمد بن مسلم است در تهذيب و من لا يحضره الفقيه عن ابي جعفر ... رجل يكون له مملوكون فيوصي بعق ثلثهم قال كان على عليه السلام يسهم بينهم در اينجا ثلث هيچ راهي ندارد جز همين قرعه يعني ديگر تنصيف و اينها نمي شود در اينجا كرد .

يا اينكه و منها رواية ابي جعفر ثمالی قال قال ان رجلاً حضرته الوفاة فإوصى الی ولده غلامی يسار هو ابني فورثوا مثل ميراث احدكم . اين حكم بچه در اينجا برایش پيدا شده . و غلامی يسار فأعتقوا يك غلام ديگر داشته اسمش يسار بوده گفتند كه فأعتقوا فهو حر فذهبوا يستلون اما يعتق و انما ... وقتی رفتند از او سؤال بكنندديدند فوت کرده يا ديگر در حال احتضار است و ديگر كاري نمي شود كرد . قال فسأل ... حضرت ده مرتبه اين سهم را قرار داد از اين ده سهم . قال ... كه دلالت مي كند كه باز در اينجا حضرت قائل به قرعه شد مثل همانی كه يك بنده داشت، كه یکی آن غلام من كه يسار است كه آن فرزند من است و بايد به او ارث بدهيد . یکی ديگر عبد است آزادش كنيد . آن وقت دو تا يسار بوده، نفهميدند اين بچهاش بوده كه حر است يا آن عبد است كه آزاد شود، در اينجا قائل به قرعه شدند . يا در مورد زن هم در اينجا جزء دسته اي است كه

هیچ چاره‌ای برای آنها جز قرعه وجود ندارد که خب روایات در اینجا زیاد است. تقریباً سی، چهل تا روایت در اینجا هست. غیر از این هم روایات دیگری در این موارد داریم. این یک دسته.

دسته‌ی دوم روایاتی هستند که از نظر اصل عقلایی، قرعه در اینجا راه حل نیست بلکه قبل از قرعه، تقسیم در اینجا [به عنوان یک] راه حل وجود دارد یا اینکه ما می‌توانیم از نقطه‌ی نظر شرعی راه حلی برای آن پیدا کنیم و این خیلی مهم است یعنی در این قضیه یک محل شرعی برای این مسأله پیدا کنیم ولیکن در روایات آمده و قائل به قرعه شده.

فرض کنید که: منها موثقة... ان رجلین اقتسما... فی دابة فزعم کل منهما... علی مذوده، مذوده یعنی همان اسطبل، محل علف خوردن و فلان و این حرفها. یعنی این جزو اسب‌های این است که اینجا بار آمده و بزرگ شده و آن یکی هم می‌گوید نه، این اصلاً خصوصیاتش به اسب‌های من می‌خورد، این در چراگاه من بوده. و اقام کل...، خب در اینجا دیگر حضرت قائل به تقسیم نشده که بگوید بسیار خب قرعه برای یکی است ولی در واقع نصف قیمت را به کسی دیگر بپردازد، در حالتی که ما می‌بینیم که عقلاء در اینجا این کار را می‌کنند. اگر یک دابه‌ای در اینجا باشد که قاطی شده باشد...، فرض کنید یک گوسفندی در یک رمه‌ای است، آن چوپان هم یک رمه‌ای دارد، یکدفعه یک گوسفند می‌آید، اختلاف می‌کنند، این می‌گوید این گوسفند جزو رمه‌ی من است آن هم می‌گوید جزو رمه‌ی من است و هیچ کدام [بینه‌ای] ندارند، تعداد رمه‌شان را نمی‌دانند چند تا است، این می‌گوید خصوصیاتش به رمه‌ی من می‌خورد، آن هم می‌گوید خصوصیاتش به رمه‌ی من می‌خورد، در اینجا چه کار می‌کنند؟ قائل بالمناصفه هستند دیگر. خب گوسفند را که با ساطور نصف نمی‌کنند. این را به یکی می‌دهند بعد می‌گویند خب نصف پولش را در اینجا به یکی دیگر بده. این یکی از آن مواردی است که جزو قسم دوم است که در اینجا سیره‌ی عقلاییه بر تنصیف است الا اینکه در اینجا، در روایت حکم به تنصیف نشده و حکم به لحوق شده.

روایات در عوائد هست و در وسائل [الشیعه] هم هست. وسائل [الشیعه] بیشتر از این [عوائد] دارد. بعضی از روایات در اینجا [عوائد] هست که در وسائل [الشیعه] نیست و بعضی روایات در وسائل [الشیعه] است که در اینجا [عوائد] نیست. این روایات را دیگر من نمی‌خوانم به خاطر اینکه دیدم دیگر اتلاف وقت است. اما بعضی از خصوصیات در آن بود، مثلاً از نظر همان بحث دیروز که قرآن حجت است و اینها، یک روایت خیلی جالبی بود، حضرت در این روایت فرمودند که: ما من امر مجهول الا و له اصل فی کتاب اللّه ولیکن لا یدرکه عقول الرجال، از اینجا استفاده می‌کنیم که قرآن حجت است و این کتاب، یک کتاب عملی است یعنی این کتاب حجت شرعیه دارد و تمام مجهولات، اصل و ریشه‌اش و قاعده‌اش و حل عقده‌اش در کتاب الهی است. این روایات را خود رفقا مطالعه کنند چون ما بعداً در موارد مختلف که مختلف فیه هست

با این روایات کار داریم. البته یک عده روایات، صحیح هستند، یک عده، موثق هستند و یک عده مرسل هستند. تا انشاءالله برای فردا.

سؤال: ...؟

جواب: در مورد هبه‌اش هم خب؟ می‌خواهد، در آنجا هم؟ می‌خواهد و با؟ هم قضیه روشن می‌شود. الا اینکه باز در آنجا همین مطلب را می‌بینیم.

سؤال: اگر اولی دخول نکرده باشد چی؟

جواب: اگر دخول نکرده پس دیگر این ملحق می‌شود به همان شخصی که دخول کرده است.

سؤال: ...؟

جواب: بالاخره نمی‌شود دیگر. بالاخره شبهه باید شبهه‌ای باشد که این...، با دخول و اینها قضیه روشن می‌شود با ملاحظه که کسی نمی‌آید بچه را ملحق بکند. خب از او سوال می‌کنند می‌گویند که شما دخول کردی؟ می‌گویند نه، ملاحظه کردم...

سؤال: ...؟

جواب: نه در این مسأله شکی نیست. در این قضیه شکی نیست. در هر مناصفه‌ای...

سؤال: ...؟

جواب: نه مناصفه را ندارد.

سؤال: ...؟

جواب: نه از اول حضرت می‌فرماید، از اول حضرت می‌فرماید این دابه برای آن است، قرعه بیاندازید، دیگر بالمناصفه نمی‌گویند،

سؤال: ...؟

جواب: نمی‌شود در روایت،

سؤال: ...؟

جواب: نه ببینید مطلب عکس است، از این طریف، بله در مناصفه هم ما نیاز به قرعه داریم ولی در قرعه هم نیاز به مناصفه داریم؟ این دیگر در روایات نیست،

سؤال: ...؟

جواب: خب در روایت بیان نشده. ببینید حکم را حضرت در اینجا بیان کرده. حکم این شخص این است که این دابه ملحق به او بشود بالقرعه، دیگر نداریم که نصفش را به او بدهد. اگر داشت خب تتمه‌اش را راوی نقل می‌کرد...

سؤال: ...؟

جواب: نمی شود. روایات عدیده داریم، بعد نقل نشده و بر طبق این هم فتوا داده شده نمی توانیم...
اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ